



۲۰۱۷/۰۵/۰۹



دوکتور محمد ظاهر عزیز

سروده هایی از زنده یاد ضیاء قاریزاده

قسمت اول



تعداد کثیر خوانندگان محترم سایت وزین آریانا افغانستان آنلاین، مرحوم احمد ضیاء قاریزاده، شاعر معروف مردمی، نویسنده و آواز خوان دلپذیر کشور را می شناسند. این مرد بزرگ فرهنگی کشور اشعار وطن دوستی، فلسفی، عشقی، مردمی، توصیه نامه ها و طنز ها سروده است. در حقیقت، با وفات مرحوم ضیاء قاریزاده به تاریخ ۱۳ جنوری ۲۰۰۸



میلادی در تورنتوی کانادا، چراغی از فرهنگ کشور ما خاموش شد. من تصمیم گرفتم که با لطف جناب ولی احمد نوری، مدیر مسئول سایت وزین آریانا افغانستان آنلاین تعدادی از اشعار ضیا قاریزاده را به هموطنان بار دیگر معرفی نمایم. اشعاری را که هموطنان می خوانند بیش از چهل سال قبل سروده شده اند، اما مفاهیم، متون و اهداف اشعار قاریزاده هنوز هم به حالت زار اجتماعی، اقتصادی و طرز حکومت داری در وطن ما اشاره می نمایند.

به دختران شرق

ای دختر با تمیز مادر	ای لخت جگر عزیز مادر
ای تازه نهال باغ مشرق	ای روشنی ای چراغ مشرق
ای شرق بساط گلشن از تو	ای چشم امید روشن از تو
ای نامه نا نوشته شرق	ای حوروش ای فرشته شرق
ای آمده ها به انتظارت	اقبال غبار رهگذارت

ای مادر مهربان فردا	ای کوکب آسمان فردا
زان پیشترک که مرده باشم	داغ تو به خاک برده باشم
خواهم به زبان مادرانه	پندی دهمت درین زمانه
پندی دوسه بشنو از من زار	تا بخت شود ترا مدد گار
بنگر که زپند من ثمر چیست؟	روی سخنم بجانب کیست؟

بشنو که آبروی شرقی

گلدسته آرزوی شرقی

تو معنی و عشق و سوز داری	ایمان روان فروز داری
عشقی که ترا بجان نهاده	بر دختر مغربی نداده
آن عقل و همه زمانه سازی	تو عشق و هزار بی نیازی
با هم چو ودیعه مؤثر	آن نیز چو گردت میسر
الحق که شوی بروی دوران	ممتاز چو آفتاب رخشان
بر خیز دگر که روز کارست	
غافل منشین که سخت عارست	

هشدار که رنگ و بوی تقلید	مسعود نسازدت به تزئید
دنیا نه همین خورست و نوشت	گیتی خردست و چشم و گوشت
مکتب برو و سبق، بیاموز	علمست چو فرض حق، بیاموز
از جهل گریز و ذلت او	در علم گرای و عزت او
در عصر اتوم و سده بیست	بی علم و هنر نمیتوان زیست

بیکار مباش کز عطالت

بیند بیکار رنج و ذلت

بیکاری به تن کسالت آرد	رنج و محن و علالت آرد
رو دامن دانش و خرد گیر	از دانش و از خرد مدد گیر
اولاد تو تربیت پذیرست	این کار ترا که نا گزیرست

بی علم مجال تربیت کو؟	بی پای طی منازلت کو؟
در دامن مادر خردمند	صد بار نکو نمودی فرزند
ای مادر مهربان فردا	ای کوکب آسمان فردا
وقتی که گذشت باز ناید	گویند نفس دو دم نیاید
تعمیر جهان خراب بستند	این نقش بروی آب بستند
بگذشته نمی شود اعاده	از حال نمای استفاده

در کشمکش و نزاع هستی

آماده بکن دفاع هستی

در دایره حیات باید	چون نقطه ترا ثبات باید
در بحر محاط زندگانی	در زورق این جهان فانی
زن لنگر و مرد باد بانست	زن بازوی مرد را توانست
زن هادی کاروان هستیست	زن تکیه نردبان هستیست
در حق و حقوق اجتماعی	در جمله شقوق اجتماعی
سهم زن و مرد شد برابر	اینست وصیت پیمبر "ص"
در محمل و کاروان هستی	هستند دو هم عنان هستی

دو دست ز هم گره گشاید

یک دست صدا نمی براید

** ** *

** ** *

** ** *

**

*